

بازگشت اعتبار زندان

اوین؟!؟

برهان

شعار "مبارزه با استکبار" در خدمت خدایی فقیه و گدایی ملت

سارا محمود

وارد کرد و این آسیب چنان عمق و دامنه‌ای دارد و یکی از شعارهای محوری انقلاب ایران یعنی استقلال را چنان تحریف کرد و به فاجعه کشانید که صرفنظر کردن از نقد همه جانبه آن و به بازخواست کشانیدن مستبیین آن تنها می‌تواند ناشی از منافع بقیه در صفحه ۲

خبرنگار روزنامه عصرآزادگان، در ۱۶ آبان ماه ۷۸ مصاحبه‌ای کرده است با آقای اکبر گنجی و نظرات وی را درباره محاکمه عبدالله نوری و دستگیری ماشاءالله شمس‌الواعظین جویا شده است. آقای گنجی در پایان مصاحبه مطلبی گفته است که نادیده و ناشنیده گرفتن آن کار دشواری است. ایشان گفته است:

«اما زندانی شدن شمس‌الواعظین هایهٔ مباحثات است. زندان اوین قبل از انقلاب به دلیل فرقه‌نشینان سیاسیون شدن، معتبرترین زندان کشور بود. اما پس از انقلاب این جایگاه را از دست داد. زندان اوین با حبس اندیشمندان و روشنفکران و روزنامه‌نگاران چون محسن کدیور، غلامحسین کرباسچی، محمود شمس‌الواعظین و ... آیا این نکته که زندان اوین اعتبار گذشته خود را باز می‌یابد هایهٔ تأسف دلسوزان انقلاب نیست؟»
 آیا می‌شود باور کرد که آقای گنجی از جایگاه زندان اوین در دوره‌ی بعد از انقلاب اسلامی بی‌خبر بوده است؟ آیا ایشان حتی به اندازه مردم کوچ و بازار از آن چه در زندان اوین گذشته است اطلاع ندارد؟ آیا ایشان به عنوان یکی از سرشناس‌ترین روزنامه‌نگاران که به هر حال جزو خودی‌های این رژیم بوده است، تلویزیون جمهوری اسلامی را در فاصله تیر-مرداد سال ۶۰ نگاه نمی‌کرد و روزنامه‌ها را نمی‌خواند که هر روز لیست صد تا دوست اعدای در زندان اوین را بی‌پرده پوشی اعلام می‌کردند؟ آیا آقای گنجی که در همین مصاحبه‌اش از مضروب شدن و خانه‌نشین شده آیت‌الله منتظری اظهار تأسف می‌کند، اطلاع ندارد که میان این مضروب و معزول شدن، و آنچه در تابستان ۱۳۶۷ در زندان‌های ایران و بخصوص در زندان اوین گذشت، چه رابطه‌ای وجود داشت؟ آیا می‌شود باور کرد که آقای گنجی درباره قتل عام ده‌ها هزار زندانی سیاسی چیزی شنیده است و نام اسدالله لاجوردی برایش آشنا نیست؟ آیا واقعا زندان اوین اعتبارش را بعنوان فرقه‌نشین مخالفان سیاسی از انقلاب اسلامی به بعد از دست داد و تازه به دستگیری غلامحسین کرباسچی و محسن کدیور و محمود شمس‌الواعظین است که دوباره اعتبار گذشته خود را باز می‌یابد؟! بقیه در صفحه ۲

۱۳ آبان امسال، سازمان تبلیغات اسلامی رژیم باز هم مراسم ضدآمریکایی برگزار کرد، شعار ضدآمریکایی داد، قطعنامه ضدآمریکایی صادر کرد و پرچم آمریکا را سوزاند. ولی فقیه در جمع دانشجویان "خودی" در این رابطه مجدداً از تسخیر سفارت آمریکا و گروگان‌گیری دفاع کرد و "قلم به‌دستان، روشنفکران و روحانی‌نماهایی را که آن عمل را نفی می‌کنند، حقیر، پست و زیون" خواند و گفت آن‌ها که تلاش می‌کنند ۱۳ آبان را به روز نرمش در برابر آمریکا تبدیل کنند اگر کارشان خیانت نباشد از سر ساده‌لوحی و غفلت است. با وجود این امسال آشکار بود که رهبر و کارگزارانش می‌دانستند که حنای ضدامپریالیستی‌شان نزد مردم رنگ ندارد و ارزش مصرف این شعارها را باید در جنگ جناح‌ها تعیین کرد. واهمه جناح ولی فقیه از این‌که اگر ابتکارعمل در برقراری روابط عادی در سیاست خارجی و به ویژه با آمریکا، به دست جناح رقیب بیفتد ممکن است تعادل به ضرر جناح حاکم بهم بخورد، یکی از عوامل مهم در جلوگیری از برقراری این روابط و ادامه شعارهای ضدآمریکایی آن‌هاست. از این رو دفتر تحکیم وحدت که از جناح خاتمی حمایت می‌کند در مراسم رسمی رژیم شرکت نکرد. هاشم آغاچری از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در مراسم ویژه دفتر تحکیم وحدت که در روز ۱۲ آبان ۷۸ در دانشگاه تهران برگزار شد، در رابطه با مسأله برقراری ارتباط با آمریکا از سه دیدگاه صحبت کرد: دیدگاه جناح حاکم که عدم ارتباط را به اصول دین تبدیل کرده، دیدگاه دیگر که برقراری ارتباط را راه نجات ایران می‌داند و دیدگاه سوم که مسأله را قابل بررسی می‌داند. اما مسأله گروگان‌گیری، سیاست به اصطلاح ضدامپریالیستی رژیم و کلاً سیاست خارجی رژیم به ویژه در رابطه با آمریکا چنان آسیبی به ایران

کیانوری

هم چون یک فرد.

هم چون یک خط!

ارژنگ بامشاد

نورالدین کیانوری دبیرکل سابق حزب توده ایران در روز جمعه ۱۴ آبان ۷۸ یک‌روز پس از سال‌روز ۱۳ آبان، در تهران درگذشت. با مرگ او مردی دیده از جهان فروست که نقش مهمی در سرنوشت حزب توده ایران و در روند تحولات جنبش چپ ایران داشت. کیانوری پنهانی یک فرد، دارای استعدادهایی بود که او را در رأس حزب توده ایران قرار داد و به یکی از قوی‌ترین دبیرکل‌های این حزب تبدیل کرد. اما او علیرغم توانایی‌هایش، کسی بود که در حساس‌ترین دوران حیات حزب، شاهد شکنجه و مرگ صدها عضو این حزب بود که قربانی سیاست حزب و شخصی او شده بودند و با این حال تا آخر عمر، از خط سیاسی خود در حزب و در دوران بقیه در صفحه ۲

اطلاعیه کانون نویسندگان

ایران (در تبعید)

در صفحه ۳

یک سال پس از حادثه دهشتناک و جانکاه آتش‌افروزی در گوتنبرگ-سوئد

در اولین سالگرد فاجعه آتش‌سوزی لوکال هیسینگن گوتنبرگ سوئد، از سوی آموزگاران ایرانی و خانواده‌های داغدار ۶۳ جوان و نوجوانی که در میان شعله‌های آتش سوختند، مراسم گوناگونی در شهر گوتنبرگ برگزار شد. ما یک‌بار دیگر مراتب هم‌دردی عمیق خود را با خانواده‌های عزیز از دست داده و خانواده‌هایی که فرزندان‌شان نفس منو شده‌اند، اعلام می‌داریم.

نامهٔ سرگشاده‌جمعی از خانواده‌های داغدار و صدومین به وزیر دادگستری سوئد در صفحه ۴

پیام کمیته اسکان‌دیناوی سازمان به خانواده‌های داغدار در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۱ آيا اعتبار اوين ...

يقينا آقاى گنجى از فجايع به مراتب گسترده تر و تلخ تر از دوران قبل از انقلاب، که در اوين گذشته است، از شکنجه هاى بيمى، تجاوزات جنسى، به مصاحبه کشاندن ها، تواب کردن ها، دار زدن ها و تيرباران کردن هاى بي وقفه در اوين جمهورى اسلامى و همه زندان هاى سياسى ايران کم و بيش مطلع است. اما چرا ادعا مى کند که پس از انقلاب، زندان اوين جايگهى را که قبل از انقلاب در سرکوب روشنفکران و مخالفان سياسى داشت از دست داد، و با دستگيرى کرباسچى ها و کديورها و شمس الواعظين هاست که دارد دوباره اعتبار سابق را مى يابد؟ چه توضيحى بجز اين مى توان داد که براى امثال آقاى اکبرگنجى، ملاک اعتبار اوين بعنوان مرکز سرکوب سياسى و عقيدتى، نه نفس حبس و شکنجه و اعدام مخالفان و سياسى و عقيدتى، بلکه حبس هم فکيران ايشان و آنور که امروزه باب شده است، «خودى» است.

اصلاح طلبان درونى رژيم اسلامى اختلافات و تفاوت هاى زيادى با محافظه کاران تماميت خواه دارند. اين اختلاف و تفاوت، شامل تعريف آن دو از «خودى» و «غير خودى» نيز مى شود؛ اما در اين اصل اختلافى ندارند که آزادى و امنيت بايد منحصر به «خودى» ها باشد. جبهه دوم خردادى ها و پرچم دارشان سيدمحمدخاتمى که دنبال جامعه ي مدنى اسلامى اند، در عين حال که در باره ي شفافيت و حقيقت گويى شعار مى دهند، نه تنها گسانى هستند که در سرکوب آزادى خواهان و مخالفان سياسى و دگراندیشان و پايمال کردن حقوق بشر در سراسر حيات جمهورى اسلامى بطور مستقيم و غيرمستقيم نقش داشته و آن را در بهترين حالت با سکوت رضايتميز خود تأييد کرده اند، بلکه حتى امروز هم که خود وزارت اطلاعات رژيم به جنبايات اخيرش اعتراف مى کند، حاضر نيستند در کنار صدها هزار بازماندگان و داغديدگاني قرار گيرند که عزيزان شان در طى ييست سال قربانى يک استبداد مذهبي بوده اند. اينان حاضر نيستند قربانيانى دادخواهى کنند که آنان را «خودى» نماندند. درست در مقطعى که انتظار مى رود جنبش آزادى خواهى در ايران، خواهان گرده گيرى از همه پرونده هاى مدفون جنبايات حکومت اسلامى در ييست سال گذشته بشود و مسئولان آن فجايع را -از مرده و زنده- به حساب رسي بگشد، آقاى اکبرگنجى ادعا مى کند که زندان اوين، پس از انقلاب، جايگه خود را بعنوان معتبرترين قرنطینه زندانيان سياسى از دست داد؛ و اظهار تأسف مى کند که با حبس کديور و کرباسچى و شمس الواعظين، دارد دوباره اعتبار گذشته اش را باز مى يابد.

شک نيست که زندانى شدن کديورها و کرباسچى ها و شمس الواعظين ها بخاطر نظرات سياسى و عقايدشان، مايه تأسف است؛ اما کمتر از آن مايه تأسف نيست که سخن گويان اصلاح طلبى، گسانى باشند که خاکی را که از روى پرونده سرکوب «خودى» ها مى زدائيد، بر روى پرونده سرکوب «غير خودى» ها مى ريزند.

دنباله از صفحه ۱ شعار مبارزه با استکبار...

خودمحرورانه باشد و اين نه تنها شامل جناح حاکم مى شود که همان سياست مخرب را با اصرار ادامه مى دهد، بلکه نيروهاى ديگر مستبب اين سياست، از جمله همين سازمان مجاهدين انقلاب اسلامى را نيز در بر مى گيرد.

گروگان گيرى در نفس خود و فارغ از هرگونه شرايطى پشت پا زدن به دستاوردهاى بود که در نتيجه مبارزه ملل تحت سلطه بر روابط بين المللى تحميل شده است، وگرنه در قرون قبل تا قبل از همين جنگ اول دول معظم نه برابرى رسمى ملل را در اين وسعت مى پذيرفتند و نه حقوق ناشى از آن را. اما گروگان گيرى در شرايط مشخص ايران و به ويژه سياسى که رژيم اسلامى در تداوم آن پى گرفت زمينه مساعدى را به وجود آورد که آمريکا نفوذ حضور خود را در منطقه گسترش دهد، حساب ها و اموال ايران را بلوکه کند، و زيان هاى ناشى از تحریم اقتصادى آمريکا که طبقه سياسى حاکم از آن هيچ فشارى بر خود احساس نکرده و آن را انکار مى کند، را مردم ايران بپردازند. از نظر سياسى فقط رژيم اسلامى نبود که در جهان منزوى شد، بلکه از آن جا که اين رژيم سرنوشت ايران را در چنگ خود گرفت، کشور را با خود به انزوا کشيد و در صحنه ديپلماسى بين المللى بي حرمت کرد و به تحقير کشانيد و سرانجام حاکمان در حالى که با خفت و خوارى و با گذشتن از اموال و داراى هاى مصادره شده مجبور شدند گروگان ها را آزاد کنند، اما با تداوم سياست تحريك آميز عليه آمريکا، ملت و کشور را در معرض خطراتى قرار داده اند که اقتصاد آينده کشور، موقعيت سياسى آن در روابط بين المللى و حتى موجوديت خود ايران را تهديد مى کند.

فاجعه بارتر از همه موقعيتى است که رژيم اسلامى با تداوم سياست تحريك آميز عليه آمريکا در يکى از حساس ترين لحظات تاريخ يعنى بعد از فروپاشى شوروى بر ايران تحميل کرده است. در حالى که نظم دوقطبى سپرى شده و نظم جديدى شکل مى گيرد؛ در حالى که خاورميانه يکى از مهم ترين کانون هاى بازى قدرت ها براى شکل دادن به نظم جديد است؛ در حالى که ايران هم به علت ذخاير نفت خود و هم به علت موقعيت جغرافيايى اش يکى از حساس ترين و مهم ترين هدف هاى اين بازى است، ايران به مثابه يک کشور و مردم ايران به مثابه يک ملت از ايفاي نقش سياسى در جهت منافع مللى در ديپلماسى منطقه محروم شده اند و نه تنها اين بلکه دقيقاً به علت تحريکات رژيم اسلامى عليه آمريکا به هدف سياسى اين کشور براى منزوى شدن تبديل شده است. مانور نظامى مشترک کشورهاى آسياى ميانه و ترکيه و روسيه عليه ايران صورت مى گيرد؛ مسأله جزاير سه گانه به عنوان کارت ذخيره براى بازى هاى آينده حفظ مى شود؛ در کشورهاى همسايه نطفه هاى دشمنى زنده نگه داشته مى شود؛ عليرغم آن که سواحل ايران نزديک يک قرن سابقه ي انتقال منابع انرژى به غرب را دارد، لوله هاى نفتى با تقبل ضرر و خطر از جوانب و دوروبر آن کشيده مى شود. و سياست جمهورى اسلامى به آمريکا امکان مى دهد که به طور يک جانبه در

بازى هاى سياسى منطقه عليه ايران مانور دهد و ايران هيچ امکانى براى مقابله با اين مانورها نداشته باشد. آمريکا به عنوان نيروى غالب نظم نوين جهانى که يکى از مهم ترين محورهاى استراتژى جهانى خود را تسلط بر خاورميانه و ذخاير انرژى آن از طريق سلب حق تعيين سرنوشت مردم منطقه قرار داده است، حتى در عاى ترين شرايط بدون هر تحريکى، نيروى قهارى است که ملتى با توان اقتصادى و نظامى ايران محتاج هوشمندانه ترين سياست هاست تا بتواند با مطامع آن مقابله کند چه رسد به آن که رژيم اسلامى با وحشيانه ترين و تحريك آميزترين سياست ها و در شرايط قطع رابطه ملت ايران را از هر نوع مانورى محروم کرده و دولت آمريکا را مستقيماً و آشکارا و رسماً به ضربه زدن به منافع ايران دعوت کند.

اين ها حقايقى است که امروز بر کمتر ناظر سياسى حوادث ايران پوشيده مانده است و خود سردمداران رژيم و حتى جناح حاکم به خوبى بر آن وقوف دارند. اگر آن ها عليرغم اين به سياست مزبور ادامه مى دهند تنها بدان علت است که تحول در سياست خارجى را -حتى اگر جنگ جناح ها هم در ميان نبود- خطرى براى تداوم حاکميت مذهبي استبدادى مى دانند. آن ها مى ترسند گشايش در سياست خارجى ملزوماتى در جهت گشايش در سياست داخلى در پى داشته باشد و در وضعى نيستند که کم ترين اصلاحى در سياست داخلى را که چنگال استبداد را کمى شل کند، تحمل کنند. آرى سياست خارجى ادامه سياست داخلى است و اگر چه قدرت هاى جهانى به راحتی با مستبدترين حکومت ها رابطه برقرار مى کنند، اما يک سياست خارجى عرفى که بر مبنای قراردادهای مدرن عمل کند با يک دولت فقاهتى که به خاطر شرايط بوجود آمدنش، هستى اش را از طريق نفى عرف به کمک استبداد تداوم مى دهد همخوانى ندارد و جان کلام اين جاست. از آغاز هم گروگان گيرى يا سوار شدن بر موج گروگان گيرى و در پيش گرفتن سياست وحشى در روابط خارجى تنها به اين دليل و وقتى شکل گرفت که ملت ايران از گيجى مرحله اوليه انقلاب خارج مى شد و درمى يافت شعار برجسته انقلاب ايران، يعنى استقلال، تنها از طريق ترکيب با دمکراسى است که مى تواند زمينه موفقيت انقلاب را فراهم کند. براى سرکوب خواست دمکراسى و حق مردم بر حاکميت بر کشور و سرنوشت خویش بود که سردمداران جمهورى اسلامى مبارزه ضدامپرياليستى را از معنا تهى کردند و به آن مفهوم فقاهتى دادند. خامنه اى در سخنرانى امسال ۱۳ آبان خود گفت که مفهوم مبارزه با استکبار اصطلاح جديدى است که آن ها وارد سياست دنيا کرده اند. او راست نمى گويد، اين مفهوم از مبارزه با امپرياليسم و استکبار، يعنى قوام بخشيدن به استکبار داخلى و مسلط کردن مستکبرين بر جان و مال مردم و سرنوشت کشور از طريق تحريف مبارزه با امپرياليسم و استکبار خارجى سابقه اى طولانى در جهان دارد و حتى سلطان هاى به اصطلاح سوسياليست هم تحويل مردم جهان داده است. در حقيقت امپرياليسم جهانى به خاطر خدمات گسترده اى که ضدآمریکايى هاى از قبيل فقهای ایرانی به آن ها کرده اند به اين ها به شدت بدهکارند.

دنباله از صفحه ۱ کیانوری.....

دیرکلی‌اش دفاع کرد و هیچ اشتباهی را نپذیرفت. او در این مقام حتی نتوانست آن قدر فروتنی داشته باشد که نسبت به عواقب سیاست نابودکننده‌ای که تحت رهبری او توسط حزب توده اجرا شد، برخوردی انتقادی داشته باشد و نتایج مرگ‌بار آن را بپذیرد. این سیاست نه تنها حزب توده تحت رهبری او را بسوی فاجعه کشاند، بلکه در حساس‌ترین دوران سیاسی ایران در قرن حاضر، باعث بزرگترین انشعاب در حزب ایران شد و بخش اعظم این نیرو را در راه دفاع از سیاست «شکوفائی جمهوری اسلامی» به بیراهه برد و نقش جنبش چپ در کشور را بشدت تضعیف کرد. او در این رابطه نقشی کلیدی داشت و نام او با این برهه از زندگی چپ ایران گره خورده است.

اما کیانوری تنها یک فرد نبود. او همچنین نماد یک خط در چپ ایران بود. خطی که در آن دو مشخصه از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است.

او مدافع تیریری از اترناسیونالیسم بود که بر پایه «سیاست بزرگ سیاست کوچک را تعیین می‌کند» استوار بود. او برای دفاع از «سوسیالیسم واقعاً موجود» حاضر به قربانی کردن منافع مردم ایران بود. او بر این باور بود که در راه اهداف و برنامه‌های دولت شوروی و برای قدرتمندتر شدن آن قربانی کردن منافع این یا آن کشور، امر پذیرفته شده‌ای است. و در این راستا تا جایی پیش رفت که حزب توده تحت رهبری‌اش بعنوان شعبه‌ای از حزب کمونیست شوروی عمل می‌کرد. در واقع در میان رهبران حزب توده، او بیش از دیگران بیانگر منافع حزب کمونیست و دولت شوروی بود. چنین درکی از اترناسیونالیسم، هم استقلال حزب توده را در هم می‌شکست و هم نقش و قدرت حزب را در تلاشی جنبش دموکراتیک و انقلابی مردم بکار می‌گرفت و زمینه ضربه‌زدن به سیاست‌های چپ را گسترش می‌داد.

وجه دیگر این خط که کیانوری نمایندنده آن بود، دفاع از سوسیالیسمی بود که نه تنها به دموکراسی اعتقاد نداشت، بلکه عملاً آن را مضر تلقی می‌کرد. با چنین درکی از سوسیالیسم، نقش مردم از جمله کارگران به هیچ گرفته شده و الگوی حزب-دولت بر مقدرات کشور حکومت می‌کرد و استبدادی نفس گیر را پی می‌ریخت. چنین درکی از سوسیالیسم در کشوری چون ایران، برای بورژوازی خطری محسوب نمی‌شد و سران رژیم اسلامی و بسیاری از نیروهای وابسته به بورژوازی تلاش گسترده‌ای کرده‌اند و می‌کنند تا این نوع سوسیالیسم را بمثابه

سوسیالیسم واقعی قلمداد کنند. و از این طریق مانع گسترش نفوذ آن بخش از نیروهای چپ شوند که معتقدند سوسیالیسم بدون دموکراسی، اصلاً سوسیالیسم نیست؛ سوسیالیسمی که آرای مردم را به حساب نمی‌آورد و حزب را به قیم توده‌ها تبدیل می‌کند، نظامی توتالیتاریستی است و استبدادی فراگیر را سازماندهی می‌کند؛ سوسیالیسمی که بر ارگان‌های خودگردان اقتدار توده‌ای استوار نیست، راهی جز سرکوب توده‌ها در پیش ندارد. و کیانوری با این درک از سوسیالیسم بشدت مخالف بود و مدافع سرسخت سوسیالیسم غیردموکراتیک بود.

اما تنها او و حزب توده‌ی تحت رهبری‌اش، مدافع این درک از اترناسیونالیسم و چنین رابطه‌ای میان سوسیالیسم و دموکراسی نبودند. کم نیستند منتقدان کیانوری و حزب توده تحت رهبری او، که حتی امروز هم توانسته‌اند از تجارب تلخ گذشته درس گرفته و به نقد انحرافات در دیدگاه‌های‌شان بپردازند. بسیاری منتقدین حزب توده و کیانوری که با درک او از اترناسیونالیسم به این دلیل مخالف بودند که قله‌ی او، دولت شوروی بود و آن‌ها به قله‌ی دیگری امید بسته بودند و یا امید دارند ایجاد شود. و کم نیستند منتقدین کیانوری که با درک او از رابطه‌ی دموکراسی و سوسیالیسم مخالف نیستند، بلکه هنوز نیز این دیدگاه را نمایندگی می‌کنند و تلاش دارند مرزبندی خود با کیانوری و سیاست‌های حزب تحت رهبری او را، به حیثیات شخصی و به رابطه‌ی ویژه‌اش با حزب کمونیست شوروی نسبت دهند. اما واقعیت این است که کیانوری نه ضرورتاً از سر حیثیات شخصی بلکه احتمالاً با اعتقاد به چنین خط و سیاستی، سازمانده فاجعه‌ای بزرگ در میان جنبش چپ ایران بود. شاید او بر اعتقادات خود استوار بوده و تمامی اقداماتش را نیز با حسن نیت انجام داده باشد. مسئله اساساً بررسی نقش یک فرد و تأثیرات او بر روندها نیست، بلکه درس‌آموزی از ابعاد فاجعه‌بار سیاست و فکری است که می‌تواند در این و یا آن فرد بازتولید شود و نتایجی کم و بیش مشابه به بار آورد. این سرنوشت برای رهبرانی که به خودمحوری بیمارگونه‌ای مبتلا می‌شوند، امر غریبی نیست. مرگ کیانوری بعنوان مردی که نقش مهمی در سرنوشت چپ ایران بازی کرد، باید فرصتی باشد که با نقد خط و روش او، با دیدی انتقادی به ریشه‌های انحرافی تفکر و منشی برخورد شود که نه توده‌های حزبی را به بازی می‌گیرد و نه برای توده‌های مردم در ساختن فردائی بهتر نقشی قائل است. و با درس‌گیری از این امر است که می‌توان راه پیشروی جنبش سوسیالیستی متکی به دموکراسی و آرای مردم را هموارتر کرد.

تک‌برگی راه کارگر

اطلاعیه کانون نویسندگان ایران در تبعید

بازداشت ماشاءالله شمس‌الواعظین

و
تشدید تهاجم به روزنامه‌ها را محکوم می‌کنیم

دهان دوختن و قلم شکستن، رفتار رایج حاکمان نظام جمهوری اسلامی ایران است. آنان چون همه‌ی حاکمان مستبد، بالندگی اندیشه و چابکی قلم را جان‌مایه‌ی بیداری مردم می‌دانند و از آن در هراسند! هم از این روی، سازماندهی خونین سانسور و خودسانسوری برای دریند کردن توسن فکر قلم‌زنان، به سیاست جاری آنان تبدیل شده است. اگر این ترفند هم نگرفت، زندان و شکنجه و تبر و دار است که به خدمت می‌آید.

آن‌ها اگر «غیرخودی»هایی چون محمد مختاری را با کابل خفه می‌کنند، «خودی»هایی چون شمس‌الواعظین را به زندان می‌افکنند و ای بسا سربیه نیست می‌کنند.

شمس‌الواعظین‌ها در این نظام انسان‌ستیز و فرهنگ‌گریز تنها به جرم تن دردادن به خودسانسوری به زندان می‌افتند، و روزنامه‌های توس، جامعه، نشاط و.. به همین جرم پشت سر هم توقیف می‌شوند، زیرا نظام سانسور و اختناق سیاسی-فرهنگی از آزادی بی‌حصر و استثناء اندیشه و قلم و بیان می‌ترسد و با بستن روزنامه‌ها، شکستن قلم‌ها و به زندان افکندن و سربیه‌نیت کردن آزادی‌خواهان، فرهنگ‌ورزان و روزنامه‌نگاران، بیش از همه ترس خود را بیان می‌کند. البته جنایت‌های ناشی از ترس حاکمان، همیشه هولناک بوده است!

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) با محکوم کردن بازداشت شمس‌الواعظین سردبیر روزنامه‌ی «عصر آزادگان» و تشدید تهاجم به مطبوعات، معتقد است برای عقب‌راندن نظام استبداد مذهبی، نه اقدام از بالا، که اعتراضات مستقیم خود مردم است که کارساز است.

هم از این روی ما از هم‌میهنان، به ویژه ایرانیان در تبعید می‌خواهیم تا در آستانه‌ی سال‌گرد قتل‌های زنجیره‌ای، با اقدامات اعتراضی مستقیم خود، مانع تشدید سرکوب مطبوعات و بگیروبندهای روزنامه‌نگاران، نویسندگان و آزادی‌خواهان شوند. با مددگیری از همه‌ی ترقی‌خواهان جهان، آنان که در قبال انسان معاصر احساس مسئولیت می‌کنند، حاکمان ضد فرهنگ و انسان ستیز را به عقب برانیم.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۴ نوامبر ۱۹۹۹

درخواست سازمان زنان افغانستان در تبعید

"راوا"، سازمان زنان افغانستان در تبعید مستقر در پاکستان، قصد دارد در روز دهم دسامبر، روز جهانی حقوق بشر، تظاهراتی برگزار کند. "راوا" با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرده است که این تظاهرات در پیشاور پاکستان برگزار خواهد شد. از نظر "راوا" هدف این تظاهرات رساندن فریاد زنان سرکوب شده‌ای است که تحت شدیدترین شکنجه‌ها و تحقیر انسانی قرار دارند که در مقایسه با کشورهای اسلامی دیگر بی سابقه می‌باشد. "راوا" مصمم است که وضعیت مصیبت‌بار زنان افغانی را که در چنگال رژیم طالبان قرار دارند بطور گسترده افشا نماید. سازمان مزبور جهانیان را مورد خطاب قرار داده و از آن‌ها خواسته است با ارسال کمک مالی به آکسیون ده دسامبر یاری رسانند بطوری که این اقدام بطور موثر سازمان یابد.

سازمان ما با مبارزه زنان افغانی علیه بردگی جنسی اعلام همبستگی نموده و از عموم ایرانیان آزادی‌خواه می‌خواهد که از هر طریق ممکن از کارزار برای رهایی زنان افغانی از یوغ آپارتاید طالبان حمایت نمایند.

سالی گذشت

سالی گذشت، سالی به کوتاهی یک نفس و طولانی چون هزاره در حال گذر.

سالی گذشت، با لبخندی به یاد آتوز که راه رفتن را آغاز کرد و حرف زدن را، تا که پس از آن بدنبالش بدوی تا بایستد و حرفات را گوش دهد.

سالی گذشت، با چشمانی که دیگر اشک نمی‌راند، و هنوز این چاه تیره را پایانی نیست.

سالی گذشت، سالی که سخن و سکوت را همزاد هم کرد. سالی که هنر و ادبیات خاص خود را آفرید.

سالی گذشت، سالی که بهار نداشت. سالی که اولین نوروز، اولین تابستان، اولین آغاز سال تحصیلی بدون او بود.

سالی گذشت در انتظار دلیل و توضیحی بر فاجعه و در جستجوی معنایی بر مرگی که چنین آسان، چنین بی‌خبر از راه رسید بی‌آنکه حتی فرصت کرده باشیم بگوئیم "خدا حافظ".

آری، سالی گذشته است و پدران و مادران، برادران و خواهران، یاران و نزدیکان هنوز جوابی بر چرایی و چگونگی وقوع فاجعه آتش‌سوزی گوتنبرگ از سوی مسئولین رسیدگی و تحقیق در این مورد دریافت نکرده‌اند.

روی سخن با مسئولینی است که در یکسال گذشته تحقیقاتی را به انجام رسانده‌اند، اما تاکنون نتایج آنرا آنگونه که شایسته است به اطلاع خانواده‌ها نرسانده‌اند.

آدمی اشتباه می‌کند، و در شرایط بحرانی بیشتر. اما نپذیرفتن اشتباه، ارتکاب دوباره همان اشتباه است. حقیقت می‌تواند تلخ باشد، اما بی‌خبری و بلاتکلیفی بدتر است.

این حق خانواده‌هاست که بدانند چه شد، و چرا؟ آنان را بی‌خبر گذاشتن، تنها چرخاندن دشنه در زخم است.

روی سخن با مسئولینی است که در یکسال گذشته به هر وسیله ممکنه خواست برحق جوانان را برای داشتن امکانات تفریحی و خانه جوانان در محلات و در مرکز شهر بی‌پاسخ گذاشته‌اند. آیا روزهای بعد از فاجعه را به خاطر دارید؟ قول‌های ریز و درشتی را که آنروزها مثل چک بی‌محل صادر می‌کردید، چطور؟

روی سخن با شما خانواده‌هاست، با شما که زخم‌تان هنوز تازه است.

چه بگوئیم، کدام کلام جادویی را بر زبان بیاوریم که التیام‌تان دهد؟ می‌دانیم که چنین کلامی نیست. اما قلب‌هایمان و نیز شانه‌ها و بازوهایمان با شماست. ما را شریک دردتان بدانید.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - کمیته اسکاندیناوی

۲۸ اکتبر ۱۹۹۹

نامه سرگشاده جمعی از خانواده‌های داغدار و مصدومین آتش‌افروزی

۱۲۹ اکتبر ۹۸ گذشته در گوتنبرگ به وزیر دادگستری سوئد

خانم وزیر!

بیش از ۱۱ ماه از حادثه وحشتناک و جانکاه آتش‌افروزی لوکال هیسینگن در گوتنبرگ می‌گذرد. آیا طی این مدت طولانی، هیچ به اوضاع و احوال ما خانواده‌های داغدار و مصدومین حادثه اندیشیده و از خود پرسیده‌اید بر ما چه گذشته است؟

آیا مسئولین و دست‌اندرکاران بررسی مدارک جرم در راستای شناسایی مجرمین و مسبب آتش‌افروزی، اقداماتی صورت داده‌اند که ما خانواده‌ها طی این زمان طولانی، محق به شنیدن حقایق تلخ و نتایج کار آنها نبوده باشیم؟ صد البته ما این پرسش‌ها را تنها در چهارچوبی اداری و ذهنی طرح نمی‌کنیم. بلکه در طول ۱۱ ماه اندوهبار و مشحون از بی‌عدالتی، ما والدین قربانی و مصدومین حادثه، همواره شاهد اظهارات ضدونقیض و اطلاعات گمراه‌ساز و مشغول‌دارنده مسئولین پلیس و آتش‌نشانی بوده‌ایم. آرشیو روزنامه‌های محلی، سراسری، و رادیو و تلویزیون شاهد مدعی ماست.

ما با شنیدن اظهارات و اطلاعات بی‌پایه و سبک مسئولین امر، به آشفتگی‌های روحی و روانی مبتلا شده‌ایم و سلامت جسمانی خود را از دست داده‌ایم. چرا که در ابتدای کار، علل آتش‌سوزی را بگونه‌ای عمدی و گاهی نیز غیر عمدی اعلام داشته‌اند. در ارتباط با عمدی بودن آن چند نفر دستگیر و بعد از چندی آزاد گردیدند. پس از ۶ ماهه اول کلمه عمدی تغییر جهت داده و بدست فراموشی سپرده شد. حال که به سالگرد فاجعه نزدیک می‌گردیم مجدداً مسئول پرونده با راه‌اندازی همان اسلوب و روش پیشین و اظهارات سبک و فریبنده مبنی بر این که آتش‌سوزی عمدی بوده، اما مدارک لازم در دسترس نیست، می‌خواهد واکنش و فعالیت نمایی خود را به نوعی در مقابل ما و مردم انساندوست سوئد جدی جلوه دهد. مطمئناً بعد از چندی این اظهارات مصلحتی، لای پرونده‌های بررسی دفن خواهند شد.

خانم وزیر شما که از احساسات بشردوستانه و عواطف مادری برخوردارید و بر کرسی عدالت و قانون تکیه زده‌اید آیا اندیشیده‌اید که از ۲۹ اکتبر ۹۸ یعنی از آتش‌افروزی مرگ‌بار در آن سالن جشن نوجوانان، ما مادران و پدران داغدار و مصدومین در این ۱۱ ماه و اندی با چه مشکلات سخت روحی و روانی روبرو بوده‌ایم؟

ابهامات موجود و سناریوهای ساختگی، صحنه‌آرایی‌های مصلحتی، روان اکثر ما را آسیب‌پذیر کرده است. این صحنه‌سازی‌ها و رنگ‌آمیزی‌ها در رابطه با بی‌اطلاعی ما از علل آتش‌سوزی و مرگ عزیزان مان، توان و قدرت جسمانی را از ما سلب نموده است. ما دیگر حاضر به شنیدن چنین اظهارات نمایی نیستیم. دردآور است که بگوئیم بی‌توجهی‌ها، و به بازی گرفتن ما در قبال این فاجعه بشری، چنان پیامدهای ناگوار و زیان‌بخشی از نظر سلامتی و تخریب روحیه بین ما افراد فامیل به جا گذاشته است که مرگ‌های زودرس دیگری را نیز به دنبال داشته است.....

خانم وزیر!

اکثر ما از ملیتهای مختلف، شهروندان برابر حقوق این جامعه هستیم و حوادث روزمره کشور سوئد را با تأمل دنبال می‌کنیم. برای ما پیگیری پرونده ترور آقای پالمه، و حادثه کشتی استونیا درس آموز است؛ یا وقتی دو پلیس سوئدی که در حین انجام وظیفه با گلوله‌های ضدانسانی قاتلینی که انسان نامیده میشوند، ازبای درمی‌آیند. این عمل منفور هیچگاه از فکر و اندیشه مردم مهربان سوئد زوده نخواهد شد. دستگاه اداری و قضایی شما برای ردیابی قاتلین پلیس‌ها با سرعت و فاصله کوتاهی، همه ابزارها و ارکان تجسسی خود را بخدمت گرفت و حتی تا آنسوی مرزها نیرو گسیل داشت تا افکار عمومی سوئد و خانواده دو پلیس جانباخته را از نتایج کار خود مطلع نماید. پرسش اینجاست: پلیس و نهادهای ذریع در گوتنبرگ جهت یافتن ردپای روشنگری نسبت به ابعاد جنایت آتش‌افروزی ۶۳ تن از عزیزان ما و مجروح شدن دههاتن از نوجوانان، نصف این اقدام پیگیری قاتلین دو پلیس را از خود نشان دادند؟ اگر آری چگونه و اگر نه چرا؟

خانم وزیر دادگستری!

کمر ما خانواده‌های داغدار، انبوه مادران، پدران و مصدومین این فاجعه مرگبار، زیر بار رنج و اندوه خم شده، چهره‌ها مان غمبار است و زندگی ما دستخوش مصلحت‌جویی‌های حقیر قرار گرفته است.

ما با صدای بلند اعلام می‌داریم: بعد از ۱۱ ماه‌واندی از مرگ ۶۳ دختر و پسر جوان و مجروح شدن ده‌ها نوجوان بجامانده از چنین جنایتی، هیچ خبر و اطلاعی از ابعاد این حادثه و چرایی وقوع آن نداریم. آیا حق نیست که بدانیم برسر فرزندان ما در آن شب مرگبار پنجشنبه ۲۹ اکتبر ۹۸ چه آمده است؟ بی‌خبر نگه داشتن ما در این شرایط بمنزله شکنجه روزمره‌ایست که کارگزاران رسیدگی به این پرونده بر ما روا می‌دارند.

در سالروز این جنایت ضدانسانی و هولناک که در حافظه میلیون‌ها سوئدی و بشریت باقی مانده، از شما می‌خواهیم بحکم قانون، انسانیت و مسئولیت، پرده مصلحت‌طلبی‌ها را کنار بزنید و حقایق را برهنگان روشن نمایید. ما والدین داغدار و مصدومین با بی‌صبری تمام در انتظار پاسخ مسئولانه و همه‌جانبه شما و دولت سوئد هستیم.

با گرمترین احترامات:

از طرف جمعی از خانواده‌های داغدار و مصدومین آتش‌افروزی لوکال مقدونی‌ها - گوتنبرگ